**باسمه تعالی**

**شنبه، 06/08/1396**

**فقه / درس شماره 14**

**درس خارج فقه استاد سیدمحمدجواد شبیری**

خلاصه بحث جلسه گذشته

صحبت درباره تفسیر کلمه تخلیط بود که در عبارت فهرست شیخ; در مورد استثنا از روایات محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری صاحب نوادر الحکمه به کار رفته است. در کتب رجالی معمولاً وقتی کلمه تخلیط برای وصف حدیث یا کتاب می‌آید و می‌گویند این حدیث تخلیط است، به معنای این است که این حدیث باطل، فاسد و مخالف واقع است. البته بطلان، فساد و مخالفت واقع هم غالباً به خاطر غلوّ، فساد مذهب و اموری است که بیشتر جنبه متن شناختی دارد. این چکیده عرض ما تا این‌جا بود. بعداً برمی‌گردیم و قدری پیرامون بعضی بخش‌های این مطلب دوباره صحبت می‌کنیم.

تخلیط یعنی غیر حجت و غیر معتبر

حالا بحث این است که شیخ صدوق; می‌فرماید من روایت‌های محمد بن احمد بن یحیی را نقل می‌کنم **الا ما کان فیه من تخلیط و هو الذی یکون طریقه محمد بن موسی الهمدانی...**[[1]](#footnote-1) تخلیط در این‌جا به چه معنا است؟ به نظر می‌رسد که این‌جا تخلیط به معنای روایت‌های باطل نیست، بلکه مراد روایت‌هایی است که راوی‌هایشان مورد اعتماد نیستند و ضعیف هستند. قرائنی می‌شود ذکر کرد برای این‌که مراد از استثنا روایت‌های غیر حجّت است و **ما کان من فیه تخلیط** یعنی ما کان غیر حجة غیر معتبر.

قرینه اول

مهم‌ترین قرینه این است که اگر شخصی جعّال، وضّاع و جاعل حدیث هم باشد، این جور نیست که همه روایت‌های او جعل و باطل باشد. فوقش این است که روایت‌هایش قابل اعتماد نیست. گاهی متن خاصی را مطرح می‌کنیم و می‌گوییم این متن فاسد است یا روایت خاصی را مطرح می‌کنیم و می‌گوییم باطل است، این طور اشکال ندارد. ولی اگر کل روایت‌هایی که شخص نقل می‌کند را بگوییم فاسد است، پیداست که به این معنا نیست، به خصوص در مورد رواتی که پر روایت هستند مانند همین محمد بن علی صیرفی، محمد بن عیسی بن عبید و سهل بن زیاد. آدم علم دارد همه روایت‌هایی که مثلاً محمد بن احمد بن یحیی از این‌ها نقل می‌کند باطل نیستند، بله، ممکن است بگوییم حجت نیستند. حجت نبودن بحثی است و باطل بودن

بحثی دیگر.

نکته دیگر این است که ممکن است شما بگویید گرچه تخلیط به معنای این است که راوی این روایت ضعیف و غیر معتبر است ولی ممکن است این طوری معنا کنیم که چون معمولاً تخلیط را به معنای غلات به کار برده‌اند، ما کان فیه من تخلیط یعنی ما کان فیه من روایة راویه مخلّط، راوی‌اش مخلّط است و فاسد العقیده است. ممکن است مراد روایت راوی فاسد العقیده باشد، نه مطلق ضعیف.

پاسخ سؤال: نه، معنای دیگری است. ما می‌گوییم ما کان فیه من تخلیط یعنی ما کان فیه غیر حجة، غیر معتبر، ان قلتی وارد می‌شود که چرا شما مطلق غیر معتبر را می‌گیرید؟ ممکن است بگوییم روایتی است که به سبب غالی و فاسد المذهب بودن راوی، غیر معتبر شده است. آیا دلیل داریم که مراد مطلق ضعف است؟ اگر مراد مطلق ضعف باشد، معنای عدم استثنا این است که راوی مطلق ضعف را ندارد و ثقه است، ولی اگر مراد ضعف خاصی باشد، یعنی ضعفی که به خاطر فاسد العقیده بودن و غالی بودن راوی است، اگر کسی استثنا نشده باشد معنایش این است که فاسد العقیده و غالی نیست، اما ثقه بودن از آن درنمی‌آید. در واقع نتیجه این احتمال این است که عدم استثنا دلیل بر وثاقت راوی نخواهد بود.

پاسخ این است که قرائنی نشان می‌دهد که به این معنا هم نیست، به معنای مطلق الضعف است، نه یک ضعف خاص به لحاظ غلوّ یا فساد عقیده راوی. یکی این است که گاهی اصلاً راوی بعضی از این مستثنی‌شده‌ها مشخص نیست، می‌گوید مرسلات، یرویه عن رجل، عن بعض اصحابنا یا کلمه روی به کار می‌برد. این‌ها راوی‌اش مشخص نیست که بگوییم ضعفش به خاطر این است که راوی‌اش فاسد العقیده و غالی است. روی، وجدت فی کتاب، و لم اروه و امثال این‌ها آمده است.

پاسخ سؤال: بحث سر این است که کلمه تخلیط به چه معنا است. آیا تخلیط به معنی روایت‌های راوی مخلط است. چرا کلمه احتمال را مطرح می‌کنید؟ تخلیط گاهی در مورد غلات به کار رفته است. ما می خواهیم بگوییم به قرینه این که خیلی وقت‌ها در مورد غلات و امثال این‌ها به کار رفته است، تخلیط یعنی روایت‌های راوی‌های مخلّط.

پاسخ سؤال: ما می‌گوییم مراد روایت‌های غیر حجت است. روایت‌های غیر حجت اعم از این است که به خاطر ضعف راوی باشد یا به سبب ارسال یا به خاطر مجهول الحال بودن. نمی‌خواهیم بگوییم رواتی که این‌جا هستند حتماً تضعیف شده هستند، اگر مجهول الحال هم باشند تضعیف شده است. در واقع این‌ها راوی‌هایی هستند که مجهول الحال هم نیستند. نتیجه امر این است که کسانی که استثنا نشده‌اند مجهول الحال هم نیستند و وثاقت درمی‌آید.

قرینه دوم

نکته دوم این است که بعضی اشخاص در این استثناها هستند که مطالب غلوّ یا فساد مذهب به آن معنای خاص اصلاً در موردشان مطرح نیست، مثل وهب بن منبّه و هیثم بن عدی. این‌ها تاریخ نگارانی هستند که به مسائل مربوط به مقامات ائمه :و این جور مسائل هیچ ربطی ندارند. مشکل این‌ها این است که اسرائیلیات و این جور چیزها در مطالبشان هست و غلوّ به معنای اصطلاحی ما در موردشان مطرح نیست.

قرینه سوم

نکته سوم این است که اصحاب از این عبارت، تضعیف این راویان را فهمیده‌اند. مثلاً ابن نوح در مورد محمد بن عیسی بن عبید می‌گوید: ابن ولید او را استثنا کرده است، شیخ صدوق هم تبعیت کرده است. **و قد اصاب**

**فی جمیع ما ذکر إلا فی محمد بن عیسی بن عبید فلا أدری ما رابه فیه لأنه کان علی ظاهر العدالة و الثقة.**[[2]](#footnote-2) مثل این که بحث سر این است که مطلق ضعفی که محمد بن عیسی بن عبید می‌تواند داشته باشد ممکن است زمینه استثنا باشد و استثنا را به معنای تضعیف این راویان تلقی کرده‌اند.

مرحوم شیخ طوسی مکرر وقتی مستثنیات ابن ولید را که از شیخ صدوق ابن بابویه نقل می‌کند، می‌خواهد حکایت کند می‌گوید **ضعفه ابن بابویه**. همه موارد **ضعفه ابن بابویه**، مستثنیات ابن ولید هستند. این آدرس‌ها را ملاحظه فرمایید. در رجال طوسی صفحه 412 رقم 5794[[3]](#footnote-3)، صفحه 424 رقم 6110[[4]](#footnote-4)، صفحه 438 رقم 6262[[5]](#footnote-5). هم‌چنین در فهرست صفحه 402 رقم 612[[6]](#footnote-6). در تمام این‌ها به جای استثنای ابن ولید فرموده است: **ضعّفه ابن بابویه**، **ضعفاء** و...

نکته‌ای را عرض کنم که تضعیفاتی که شیخ طوسی; در **باب من لم یرو عن واحد من الائمه :** رجال خودش آورده است، جز یکی دو نفر غالبش همین مستثنیات ابن ولید است و با کلمه ضعّفه تعبیر کرده است. پیداست که فهم آنان این است که این استثنا تضعیف راویان است.

عبارتی در استبصار آمده است و در معجم رجال آقای خویی رقم 846 است: **قال أبو جعفر بن بابویه رحمه اللّه فی فهرسته حین ذکر کتاب النّوادر استثنی منه ما رواه السیّاری و قال لا أعمل‏ به‏ و لا أفتی‏ به‏ لضعفه**‏.[[7]](#footnote-7) استثنای از کتاب نوادر را با عبارت **لا اعمل به و لا افتی به لضعفه** بیان می‌کند. فهم اصحاب این است که کسانی که شیخ صدوق آن‌ها را استثنا کرده است تضعیف شده‌اند.

مجموعاً به نظر می‌رسد که مراد از این مستثنیات، تضعیف شده‌ها و اشخاصی هستند که روایت‌هایشان معتبر نیست. **ما کان فیه من تخلیط** یعنی ما کان فیه من روایة غیر معتبر غیر حجّة شرعاً. تصور می‌کنم تضعیفی که این‌ها دارند ولو به جهت این است که وثاقت راوی برایشان احراز نشده باشد و کلمه **ضعیفٌ** مجهول الحال را هم می‌گیرد. در مورد برخی افراد معروف مثل محمد بن عیسی بن عبید مجهول الحال بودن معنا ندارد. این جور افراد اگر ضعیف باشند حتماً مقدوح هستند، باید مشکلی در آن‌ها باشد، به تعبیر دیگر لااقل حسن ظاهر را نباید داشته باشند و باید سیّئ الظاهر باشند تا تضعیف شوند. ممکن است مجهول الحال بودن در مورد بعضی افراد گمنام مطرح باشد. عبارات رجل، بعض اصحابنا و مجموع این قرائن را که کنار هم می‌گذاریم، به نظر می‌رسد که مراد از کلمه **تخلیط** غیر حجت است.

ویژگی مستثنیات ابن ولید

با همه این حرف‌ها اگر مراد غیر حجت باشد سؤالی مطرح می‌شود که ما در مورد محمد بن علی ابی سمینه گفتیم به تضعیفی که شیخ صدوق به تبع ابن ولید از مستثنیات محمد بن احمد بن یحیی ذکر کرده است اعتماد نمی‌کنیم، این مطلق ضعف است پس چرا به این اعتماد نمی‌کنیم؟ زمانی بحث مشکل عمومی تضعیفات است، ما در مورد تضعیفات می‌گفتیم چون غلوّ در موردشان خیلی مطرح است، اگر آن باشد عیب ندارد. ولی ما می‌خواستیم برای به کار بردن واژه تخلیط در این‌جا موضوعیّتی قائل شویم و بگوییم اگر مطلق تضعیفات رجالی‌ها را قبول داشته باشیم، این تضعیفات حجیت ندارد. چه فرقی است بین این مستثنیات با سایر تضعیفات؟

پاسخ این است که ما می‌گفتیم به دلیل کثرت تضعیفات کتب رجالی، تضعیفات را قبول نمی‌کنیم، ممکن است شخصی این مطلب را قبول نداشته باشد و علم اجمالی در مورد کثرت تضعیفات مبتنی بر حدس را نپذیرد.

اما در خصوص مستثنیات ابن ولید ویژگی‌هایی وجود دارد که باعث می‌شود اگر به طور کلی نیز تضعیفات را بپذیریم، این تضعیفات را ذاتاً حجت ندانیم. اولاً خود کلمه تخلیط گرچه این‌جا به معنای عام به کار رفته است - چرا ایشان وقتی خواسته است کلمه تضعیف و غیر حجت را به کار ببرد از کلمه تخلیط استفاده کرده است – ولی معمولاً در کتب رجال در مورد غلوّ و فساد مذهب به کار برده شده است. همین که از واژه‌ای استفاده کند که معمولاً در مورد غالیان و فاسد المذهب‌ها به کار برده می‌شود، نشان‌گر این است که گویا لااقل ذکر تعداد زیادی از این‌ها به دلیل همین فساد مذهب و غلوّ بوده است.

نمونه‌هایی از مخلّط به معنی غالی

من عرض کردم کلمه مخلّط غالباً در مورد افراد غالی و فاسد المذهب به کار می‌رود. اگر به این آدرس‌ها مراجعه فرمایید می‌بینید در اکثر مواردی که کلمه تخلیط به کار رفته است رد پایی از غلوّ و فساد مذهب دیده می‌شود. رجال ابن غضائری صفحه 50 رقم 29، صفحه 85 رقم 111. رجال نجاشی صفحه 67 رقم 159، صفحه 73 رقم 177، صفحه 164 رقم 434، صفحه 217 رقم 566، صفحه 251 رقم 660، صفحه 265 رقم 691، صفحه 267 رقم 692، صفحه 329 رقم 891، صفحه 335 رقم 899، صفحه 350 رقم 942، صفحه 448 رقم 1210. هم‌چنین مواردی که غلوّ و تخلیط کنار هم قرار گرفته است عبارتند از: رجال نجاشی صفحه 80 رقم 192، فهرست صفحه 57 رقم 70، صفحه 406 رقم 620، صفحه 407 رقم 621، صفحه 413 رقم 627. نمی‌دانم همه موارد را ذکر کردم یا خیر. خیلی نادر است که کلمه تخلیط در مورد کسانی که بحث غلوّ درباره‌شان مطرح نباشد به کار برده شود.

تنها موردی که ظاهراً مخلّط به معنای غلوّ نیست ابوالمفضّل شیبانی است که درباره‌اش می‌گوید: **کان فی اول امره ثبتا ثم خلّط**.[[8]](#footnote-8) یادم نمی‌آید ابو المفضل شیبانی جایی به عنوان غالی مطرح باشد و مشکل دیگری دارد. **رأیت جل أصحابنا یضعفونه**.

از این که معمولاً تخلیط و مخلّط در کتب رجالی در مورد افراد غالی و فاسد المذهب به کار برده می‌شود، این

مطلب به ذهن انسان خطور می‌کند که چه شده است که این‌جا از کلمه تخلیط استفاده کرده است. این خودش تأیید می‌کند که علی القاعده باید لااقل حجم اصلی این‌ها به خاطر غلوّ باشد. عملاً هم وقتی مراجعه می‌کنیم می‌بینیم در مورد اکثر تضعیف شده‌های مستثنیات ابن ولید بحث غلوّ مطرح است.

مستثنی‌شده‌هایی که غالی هستند

افرادی از این مستثنیات که بحث غلوّ در موردشان هست این‌ها هستند: محمد بن موسی الهمدانی که نجاشی می‌گوید: **ضعّفه القمیون بالغلوّ**.[[9]](#footnote-9) ابو عبد الله رازی جامورانی، ابن غضائری می‌گوید: **فی مذهبه ارتفاع**.[[10]](#footnote-10) سیّاری که نجاشی و فهرست گفته‌اند: **فاسد المذهب**[[11]](#footnote-11)، ابن غضائری گفته است **غال**،[[12]](#footnote-12) نجاشی و فهرست در موردش گفته‌اند **الا ما کان من غلوّ أو تخلیط**.[[13]](#footnote-13) ابن غضائری یوسف بن سخت را **مرتفع القول** دانسته است.[[14]](#footnote-14) محمد بن علی صیرفی که مورد بحث ماست دیدید که غلو در موردش گفته شده است. سهل بن زیاد **کان احمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلوّ و الکذب**.[[15]](#footnote-15) درباره احمد بن حسین بن سعید، نجاشی گفته است: **قال اصحابنا القمیین هو غال**[[16]](#footnote-16) و فهرست شیخ هم می‌گوید: **ذکروا** یعنی اصحابنا القمیون **هو غال**،[[17]](#footnote-17) ابن غضائری می‌گوید: **قال القمیون کان غالیاً**.[[18]](#footnote-18) نجاشی درباره محمد بن عبدالله بن مهران می‌گوید: **غالٍ کذابٌ**

**فاسد المذهب**.[[19]](#footnote-19) هم‌چنین **یرمی بالغلوّ**[[20]](#footnote-20) هم در موردش گفته شده است. کشی گفته: **متهمٌ و هو غالٍ**[[21]](#footnote-21) و ابن غضائری گفته است: **غالٍ**.[[22]](#footnote-22) نجاشی در مورد جعفر بن محمد بن کوفی که همان جعفر بن محمد بن مالک است گفته: **سمعت من قال کان ایضا فاسد المذهب و الروایة**[[23]](#footnote-23) و ابن غضائری گفته است: **کان فی مذهبه ارتفاع**.[[24]](#footnote-24)

من الآن آمار دقیق مجموع مستثنیات ابن ولید که تضعیف شده‌اند را در اختیار ندارم. کل مستثنیات ابن ولید 22 یا 23 نفر هستند و فردا عرض می‌کنم که چند نفر از این‌ها تضعیف شده‌اند. فکر می‌کنم اکثر این‌هایی که صریحاً تضعیف شده‌اند در بینشان بحث غلوّ مطرح است.

به کار بردن کلمه تخلیط

بحث ما این است که وقتی درباره اکثریت تضعیف شده بحث غلوّ مطرح است، به کار بردن کلمه تخلیط مؤید این است که - ولو ما نمی‌خواهیم بگوییم کلمه تخلیط به معنای غالٍ و ارتفاع القول هست - عامل اصلی این تضعیفات بحث غلوّ است، عامل اصلی نه عامل منحصر. وقتی عامل اصلی بحث غلوّ و فساد مذهب بود، تضعیفی که عامل اصلی‌اش امر حدسی و استنباطی است - گرچه ممکن است امور حسّی هم در آن باشد – را نمی‌توان معتبر دانست.

پاسخ سؤال: نه، برنگشتم، هنوز هم همین را می‌گویم. عرض من این است که کلمه تخلیط یعنی مطلق ضعف، ولی بحث این است که عامل اصلی این مطلق ضعف غلوّ است، عامل اصلی نه عامل منحصر.

پاسخ سؤال: در مورد این‌ها هم بگوییم علم اجمالی یا ظنّ داریم. در این‌جا احتمال استناد به امر حدسی خیلی زیاد است و نمی‌توان این شهادت را معتبر دانست.

نتیجه عرض من این است اولاً نفس استثنای ابن ولید را حجت بر ضعف این‌ها نمی‌دانیم، گرچه می‌گوییم ابن ولید و شیخ صدوق; این‌ها را تضعیف کرده‌اند ولی شهادت ابن ولید و شیخ صدوق به تضعیف این راویان را نمی‌پذیریم، به دلیل قوّت احتمال کونه ناشئاً عن الغلوّ.

نکته دوم این است که مستثنی منه ها کسانی هستند که امثال شیخ صدوق و ابن ولید بررسی کرده‌اند و در مورد این‌ها نقطه ضعف پیدا نکرده‌اند. این خودش قرینه‌ای بسیار قوی بر وثاقت این اشخاص است.

معنای استثنای ابن ولید

نکته دیگر این است که معنای استثنای ابن ولید این است که به خاطر روایت محمد بن احمد بن یحیی از این‌ها من روایتشان را نقل نمی‌کنم و حجت نمی‌دانم. ممکن است در بعضی از موارد که محمد بن احمد بن یحیی از این‌ها روایت کرده قرائن دیگری بر اعتبارش وجود داشته است. یعنی من این راوی‌ها را ضعیف می‌دانم بنابراین از طریق روایت محمد بن احمد بن یحیی از این‌ها نقل نمی‌کنم. ممکن است به سبب قرینه دیگری مثلاً در طریق کتاب مشهوری واقع هستند، روایتشان مفتی به اصحاب است یا... روایت این‌ها را نقل

کند. به همین دلیل شیخ صدوق; از بسیاری از کسانی که در همین مستثنیات هستند روایت کرده است. شیخ صدوق; روایت محمد بن احمد بن یحیی از این‌ها را هم نقل کرده است. این را توجه فرمایید، حتی روایت محمد بن احمد بن یحیی عن محمد بن علی الهمدانی که جزء مستثنیات هست را شیخ صدوق در کتبش آورده است. به دلیل قرائن دیگر یا این‌که مثلاً موضوعش در مورد مستحبات، ثواب الاعمال، فضائل ائمه علیهم السلام و مانند آن بوده و خیلی مقیّد به سند نبوده‌اند، روایت را نقل کرده است. محصّل عرض ما این است که ابن ولید و شیخ صدوق; در جایی که سند برایشان مهم است از این جور افراد نقل نمی‌کنند. جاهایی که نقل کرده‌اند، برایشان سند مهم نبوده است یا قرینه خارجی دیگری وجود داشته است.

پاسخ سؤال: عدم استثنا معنایش این است که این‌ها بررسی کرده‌اند و آن‌ها را ضعیف ندانسته‌اند. ضعیف ندانستن ابن ولید و شیخ صدوق با بررسی کردن، جزء امارات خیلی مهم بر وثاقت است. نمی‌خواهیم بگوییم شهادت بر وثاقت است ولی یکی از قرائن مهم بر وثاقت است.

پاسخ سؤال: نه، چون حتی خیلی از روایت‌های مستثناها هم صحیح است. بحث این است که محمد بن احمد بن یحیی عن محمد بن علی الهمدانی یا محمد بن احمد بن یحیی عن محمد بن علی صیرفی در روایت‌های شیخ صدوق فراوان هست. چرا این‌ها نقل شده است؟ به دلیل این که قرائن خارجیه وجود داشته است و از راه خود راوی نبوده است.

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد**

1. . فهرست، ص 408، 623: محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري القمي جليل القدر كثير الرواية. له كتاب نوادر الحكمة و هو يشتمل على كتب جماعة... و قال محمد بن علي بن الحسين (ابن بابويه): إلا ما كان فيه من تخليط و هو (الذي يكون) طريقه محمد بن موسى الهمداني أو يرويه عن رجل أو عن بعض أصحابنا أو يقول: و روي أو يرويه عن محمد بن يحيى المعادي أو عن أبي عبد الله الرازي الجاموراني أو عن السياري أو يرويه عن يوسف بن السخت أو عن وهب بن منبه أو عن أبي علي النيشابوري أو أبي يحيى الواسطي أو محمد بن علي الصيرفي أو يقول: وجدت في كتاب و لم أروه أو عن محمد بن عيسى بن عبيد بإسناد منقطع يتفرد به أو عن الهيثم بن عدي أو عن سهل بن زياد الآدمي أو عن أحمد بن هلال أو عن محمد بن علي الهمداني أو عن عبد الله بن محمد الشامي أو عن عبد الله بن أحمد الرازي أو عن أحمد بن الحسين بن سعيد أو عن أحمد بن بشر الرقي أو عن محمد بن هارون أو عن معاوية بن معروف أو عن محمد بن عبد الله بن مهران أو ينفرد به الحسن بن الحسين اللؤلؤي أو جعفر بن محمد الكوفي أو جعفر بن محمد بن مالك أو يوسف بن الحارث أو عبد الله بن محمد الدمشقي.

پاسخ سؤال: تخلیط کلّه مال کتاب خاصی است. میگوید فلان کتاب تخلیط کلّه. عیب ندارد، همه کتابهایش تخلیط است، یعنی همه فاسد است. میخواهد بگوید سرتاسر کتابش فاسد است. آن عیب ندارد، ولی اینکه بگوییم هر چه روایت این بنده خدا دارد همه فاسد است، خیلی مستبعد است. مؤیّدات دیگری هم دارد که عرض میکنم. [↑](#footnote-ref-1)
2. . رجال نجاشی، ص 348: قال أبو العباس بن نوح: و قد أصاب شيخنا أبو جعفر محمد بن الحسن بن الوليد في ذلك كله و تبعه أبو جعفر بن بابويه رحمه الله على ذلك إلا في محمد بن عيسى بن عبيد فلا أدري ما رابه فيه لأنه كان على ظاهر العدالة و الثقة. [↑](#footnote-ref-2)
3. . رجال طوسی، ص 412، ر 5973 و 5974: أحمد بن الحسين بن سعيد و أحمد بن بشير البرقي روى عنهما محمد بن أحمد بن يحيى و هما ضعيفان ذكر ذلك ابن بابويه. [↑](#footnote-ref-3)
4. . رجال طوسی، ص 424، ر 6110: الحسن بن الحسين اللؤلؤي روى عنه محمد بن أحمد بن يحيى ضعفه ابن بابويه. [↑](#footnote-ref-4)
5. . رجال طوسی، ص 438، ر 6263 - 6267: محمد بن يحيى المعاذي و محمد بن علي الهمداني و محمد بن هارون و ممويه و محمد بن عبد الله بن مهران ضعفاء روى عنهم محمد بن أحمد بن يحيى. [↑](#footnote-ref-5)
6. . فهرست، ص 402، ر 612: محمد بن عيسى بن عبيد اليقطيني ضعيف استثناه أبو جعفر ابن بابويه من رجال نوادر الحكمة و قال: لا أروي ما يختص بروايته و قيل: إنه كان يذهب مذهب الغلاة له كتاب الوصايا و له تفسير القرآن و له كتاب التجمل و المروة كتاب الأمل و الرجاء. أخبرنا جماعة عن التلعكبري عن ابن همام عن محمد بن عيسى. [↑](#footnote-ref-6)
7. . استبصار، ج 1، ص 237، ح 7: فأمّا ما رواه‏ محمّد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن محمّد السّيّاريّ عن بعض أهل العسكر قال خرج عن أبي الحسن 7أنّ صاحب الصّيد يقصّر ما دام على الجادّة فإذا عدل عن الجادّة أتمّ فإذا رجع إليها قصّر. فهذا خبر ضعيف و راويه السّيّاريّ و قال أبو جعفر بن بابويه ; في فهرسته حين ذكر كتاب النّوادر استثنى منه ما رواه السّيّاريّ و قال لا أعمل‏ به‏ و لا أفتي‏ به‏ لضعفه‏ و ما هذا حكمه لا يعترض به الأخبار الّتي قدّمناها و لو سلّم لجاز أن يكون الوجه فيه أنّ من كان على الجادّة لا لقصد الصّيد يلزمه التّقصير فإذا عدل عنها إلى الصّيد يلزمه التّمام و لو كان وقت كونه على الجادّة قصده الصّيد لما اختلف الحال في وجوب التّمام عليه إن كان صيده لهواً و التّقصير إن كان صيده طلباً للقوت. [↑](#footnote-ref-7)
8. . رجال نجاشی، ص 396، ر 1059: محمد بن عبد الله بن محمد بن عبيد الله بن البهلول بن همام بن المطلب بن همام بن بحر بن مطر بن مرة الصغرى بن همام بن مرة بن ذهل بن شيبان أبو المفضل. كان سافر في طلب الحديث عمره أصله كوفي و كان في أول أمره ثبتا ثم خلط و رأيت جل أصحابنا يغمزونه و يضعفونه. له كتب كثيرة منها: كتاب شرف التربة كتاب مزار أمير المؤمنين 7كتاب مزار الحسين 7كتاب فضائل العباس بن عبد المطلب كتاب الدعاء كتاب من روى حديث غدير خم كتاب رسالة في التقية و الإذاعة كتاب من روى عن زيد بن علي بن الحسين كتاب فضائل زيد 7كتاب الشافي في علوم الزيدية كتاب أخبار أبي حنيفة كتاب القلم. رأيت هذا الشيخ و سمعت منه كثيرا ثم توقفت عن الرواية عنه إلا بواسطة بيني و بينه. [↑](#footnote-ref-8)
9. . رجال نجاشی، ص 338، ر 904: محمد بن موسى بن عيسى أبو جعفر الهمداني السمان ضعفه القميون بالغلو و كان ابن الوليد يقول: إنه كان يضع الحديث و الله أعلم. له كتاب ما روي في أيام الأسبوع و كتاب الرد على الغلاة. أخبرنا ابن شاذان عن أحمد بن محمد بن يحيى عن أبيه عنه بكتبه. [↑](#footnote-ref-9)
10. . رجال ابن غضائری، ص 97، ر 144: محمد بن أحمد الجاموراني أبو عبد الله الرازي. ضعفه القميون و استثنوا من كتاب نوادر الحكمة ما رواه. و في مذهبه ارتفاع. [↑](#footnote-ref-10)
11. . رجال نجاشی، ص 80، ر 192: أحمد بن محمد بن سيار أبو عبد الله الكاتب بصري كان من كتاب آل طاهر في زمن أبي محمد عليه السلام. و يعرف بالسياري ضعيف الحديث فاسد المذهب ذكر ذلك لنا الحسين بن عبيد الله. مجفو الرواية كثير المراسيل. له كتب وقع إلينا منها: كتاب ثواب القرآن كتاب الطب كتاب القراءات كتاب النوادر كتاب الغارات أخبرنا الحسين بن عبيد الله قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى و أخبرنا أبو عبد الله القزويني قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى عن أبيه قال: حدثنا السياري إلا ما كان من غلو و تخليط. [↑](#footnote-ref-11)
12. . رجال ابن غضائری، ص 40، ر 11: أحمد بن محمد بن سيار يكنى أبا عبد الله القمي المعروف بالسياري. ضعيف متهالك غال منحرف. استثنى شيوخ القميين روايته من كتاب نوادر الحكمة. و حكى على بن محمد بن محبوب عنه في كتاب النوادر المصنف أنه قال بالتناسخ. [↑](#footnote-ref-12)
13. . رجال نجاشی، ص 80، ر 192: أخبرنا الحسين بن عبيد الله قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى و أخبرنا أبو عبد الله القزويني قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى عن أبيه قال: حدثنا السياري إلا ما كان من غلو و تخليط.

فهرست طوسی، ص 57، ر 70: أخبرنا بالنوادر خاصة الحسين بن عبيد الله عن أحمد بن محمد بن يحيى قال: حدثنا أبي قال: حدثنا السياري إلا بما كان فيه من غلو أو تخليط. [↑](#footnote-ref-13)
14. . رجال ابن غضائری، ص 103، ر 157: يوسف بن السخت بصري ضعيف مرتفع القول استثناه القميون من نوادر الحكمة. [↑](#footnote-ref-14)
15. . رجال نجاشی، ص 185، ر 490: سهل بن زياد أبو سعيد الآدمي الرازي كان ضعيفا في الحديث غير معتمد فيه. و كان أحمد بن محمد بن عيسى يشهد عليه بالغلو و الكذب و أخرجه من قم إلى الري و كان يسكنها و قد كاتب أبا محمد العسكري 7على يد محمد بن عبد الحميد العطار للنصف من شهر ربيع الآخر سنة خمس و خمسين و مائتين. ذكر ذلك أحمد بن علي بن نوح و أحمد بن الحسين رحمهما الله. له كتاب التوحيد رواه أبو الحسن العباس بن أحمد بن الفضل بن محمد الهاشمي الصالحي عن أبيه عن أبي سعيد الآدمي. و له كتاب النوادر أخبرناه محمد بن محمد قال: حدثنا جعفر بن محمد عن محمد بن يعقوب قال: حدثنا علي بن محمد عن سهل بن زياد و رواه عنه جماعة. [↑](#footnote-ref-15)
16. . رجال نجاشی، ص 77، ر 183: أحمد بن الحسين بن سعيد بن حماد بن سعيد بن مهران مولى علي بن الحسين 8أبو جعفر الأهوازي الملقب دندان روى جميع شيوخ أبيه إلا حماد بن عيسى فيما زعم أصحابنا القميون و ضعفوه و قالوا: هو غال و حديثه يعرف و ينكر. [↑](#footnote-ref-16)
17. . فهرست، ص 55، ر 67: أحمد بن الحسين بن سعيد بن حماد بن سعيد بن مهران مولى علي بن الحسين 7أبو جعفر الأهوازي الملقب دندان. روى عن جميع شيوخ أبيه إلا عن حماد بن عيسى فيما زعم أصحابنا القميون و ذكروا أنه غال و حديثه يعرف و ينكر. [↑](#footnote-ref-17)
18. . رجال ابن غضائری، ص 40، ر 12: أحمد بن الحسين بن سعيد بن حماد بن سعيد بن مهران يكنى أبا جعفر. روى عن اكثر رجال ابيه و قالوا: سائرهم الا حماد بن عيسى. و قال القميون: كان غاليا. [↑](#footnote-ref-18)
19. . رجال نجاشی، ص 350، ر 942: محمد بن عبد الله بن مهران أبو جعفر الكرخي من أبناء الأعاجم غال كذاب فاسد المذهب و الحديث مشهور بذلك. [↑](#footnote-ref-19)
20. . رجال طوسی، ص 391، ر 5774: محمد بن عبد الله بن مهران الكرخي يرمى بالغلو ضعيف. [↑](#footnote-ref-20)
21. . رجال کشی، ص 571، ر 1081: قال محمد بن مسعود: محمد بن عبد الله بن مهران متهم و هو غال. [↑](#footnote-ref-21)
22. . رجال ابن غضائری، ص 95، ر 139: محمد بن عبد الله بن مهران الكرخي أبو جعفر. غال ضعيف كذاب. [↑](#footnote-ref-22)
23. . رجال نجاشی، ص 122، ر 313: جعفر بن محمد بن مالك بن عيسى بن سابور مولى أسماء بن خارجة بن حصن الفزاري كوفي أبو عبد الله كان ضعيفا في الحديث قال: أحمد بن الحسين كان يضع الحديث وضعا و يروي عن المجاهيل و سمعت من قال: كان أيضا فاسد المذهب و الرواية [↑](#footnote-ref-23)
24. . رجال ابن غضائری، ص 48، ر 27: جعفر بن محمد بن مالك بن عيسى بن سابور مولى مالك بن أسماء بن خارجة الفزاري أبو عبد الله. كذاب متروك الحديث جملة و في مذهبه ارتفاع و يروي عن الضعفاء و المجاهيل و كل عيوب الضعفاء مجتمعة فيه. [↑](#footnote-ref-24)